

جاودانگی اندیشه ایرانی شهری در روابط خارجی

حسین الهی^۱

چکیده

ایرانیان در عصر باستان، بر مبنای اندیشه ایرانی شهری، روابط خود را بر پایه تساهل، تسامح و میانه روی و نیز آزادی در باورها، سنت ها، آیین ها و مذاهب قرار داده بودند و با این شیوه توانستند یکی از بزرگ ترین و قدرتمندترین دولت های آن روزگار را پدید آورند. این اندیشه در طول قرون متمادی و در ساختار جهان امروزی نیز پایگاه داشته است و روابط بین ملت ها و دولت ها بدون توجه به این اندیشه نمی تواند دیر پا باشد و از بروز جنگ ها، خونریزی ها، کشتارها و نفی بلدها جلوگیری کند. شیوه پژوهشی مقاله حاضر، بر اساس مطالعات کتابخانه ای است که جاودانگی اندیشه های ایرانی شهری در روابط خارجی ایران با سایر کشورها طی دوره های تاریخی عصر باستان مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است.

واژگان کلیدی:

ایران، روابط خارجی، اندیشه ایرانی شهری، جاودانگی

واژهٔ ایران‌شهر، به معنای همان واژهٔ ایران است که در سنگ نوشته‌های باستانی از آن یاد شده و در اوستا، یشت هشتم، بند ۵۶ آمده است: سپاه دشمن بر سرزمین ایران نرسد، نه سیل نه گرمی نه گردونه‌های سپاه دشمن و نه درفش‌های برافراشته اش. در عصر ساسانیان، ایران‌شهر به ایران زمین اطلاق می‌شد و اندیشهٔ ایران‌شهری تکامل اندیشه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایرانیان در طول تاریخ باستانی خود و ترکیبی از اجزاء و عناصر بی‌شماری است که هویت و عقاید سیاسی و اصول و ارکانی را به عنوان پایه‌های مشترک فکر جمعی پدید آورده و بدین وسیله، پراکندگی یا گسست‌های فکری و تاریخی را به یگانگی فکری بازگردانده است (رستم وندی، ۱۳۷۸: ۷). این اندیشه مجموعه مفاهیم و اصول نظری در حیطهٔ خداشناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی ایرانیان است که در طول هزاره‌ها و گذر از مراحل تاریخی تکامل یافته و این‌بالتوری را در مراحل تحولات اجتماعی داخلی و خارجی و مرتبط با آن به دست آورده است؛ حاصل تحولاتی از زمان‌های ناشناخته قبل از ظهور زرتشت یعنی عصر اسطوره‌ای و ودایی گرفته تا عصر تاریخی مادها، هخامنشیان، پارتیان و ساسانیان است و با توجه به جهان و انسان، سازمان‌ها، حکومت‌ها، ساخت اجتماعی و ارتباط فرد با اجتماع و طبیعت و نیز رفتار و آداب اجتماعی تکامل یافته است. به یقین در این تکامل، از ملل گوناگون و اقوام میان رودان، هند، چین و دیگران بهره‌ها گرفته و آنها را با شرایط خود تطبیق داده است. هر یک از سه حیطهٔ خداشناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی این اندیشه در دوران طولانی تاریخ خود دچار تغییرات شده و به یقین‌هایی در انطباق با شرایط زمان رسیده است. حیات اجتماعی ایرانیان و صفات و خصوصیات مادی و معنوی آنها که موجب تحکیم دولت‌ها و قدرت و درخشندگی فکر و اندیشهٔ آنان در روابط اجتماعی درونی و بیرونی شده و تأسیس نهادها و تشکیل ساختارهای مدیریتی و نظام و سازماندهی آنها با دیگر ملل و اقوام، همگی برآمده از همین اندیشه است.

شناخت تاریخ و فرهنگ ایران باستان، به مطالعات گسترده در زمینه‌های گوناگون نیاز دارد تا به دور از احساسات و هیجانات عصبی و نابخردانه و نژادپرستی و نژادگرایی به این موضوع بپردازیم و تلاش داشته باشیم که با توجه به درک شرایط زمان و مکان در باره داده‌های تاریخی داوری کنیم. وطن پرستی در اندیشه ایرانیان نباید به معنای تمایلات ناسیونالیستی و شوینیستی تلقی شود، زیرا در اندیشه ایرانیان نژادپرستی و دلبستگی و دل‌باختگی به آب و خاک، نژاد و زبان و کیش و آیین جایی ندارد و انسان‌ها برابرند. هر نوع برتری جویی و خودبینی نیز برخاسته از احساس کهنتری و عقده حقارت است و از سوی دیگر، ورطه تعصبات جاهلی و شست و شوی مغزی و برساختن تاریخ؛ حال آنکه در اندیشه ایرانی شهری و فرهنگ اصیل برخاسته از آن، مناسبات انسان بر برابری و مساوات است و هرگونه برتری‌های نژادی و دینی نفی می‌شود.

بیشتر فیلسوفان یونان، از ایسوکراتس گرفته تا ارسطو و دیگران بر این عقیده بوده‌اند که مردمانی؛ هر جا که باشند، برده‌اند و مردمانی دیگر، هرگز در هیچ جا برده نیستند و ایرانیان برجسته‌ترین برده‌ها هستند. این اندیشه بی‌ارزش، نقطه مقابل اندیشه ایرانی شهری بود که هیچ انسانی برده نیست (ناردو، ۱۳۸۰: ۹).

می‌دانیم که در دوران پیش از مادها و عصر مادها به بعد، به علل گوناگون - که بیشتر زمینه اقتصادی داشت - جنگ تنها رابطه بین اقوام و دولت‌ها بود. هر دولتی برای بهره برداری از منافع اقتصادی بدون توجه به حقوق دیگر انسان‌ها می‌کوشید تا بر ثروت خود بیافزاید. با توجه به ساختار ایران در این عصر، بخش‌های گوناگون سرزمین ایران با یکدیگر در ارتباط بودند و جملگی در برابر شرایط و رخدادها گاهی با یکدیگر دست اتحاد می‌دادند تا منافع آنان در برابر قدرت‌های دیگر حفظ شود. به همین سبب، مادها با پارس‌ها و دیگران در برابر دولت‌های میان رودان و آسیای صغیر متحد شدند و این اتحاد، نقش چشمگیری در گسترش قدرت ایرانیان و ارتقاء سازمان‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها داشت و ایرانیان آرامش را نه تنها با رزم آوری، بلکه از راه سازمان دادن به کارگزارهای امپراتوری خویش به وجود آوردند (دونان، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

تشکیل دولت قدرتمند ماد و هخامنشی را باید عامل اصلی خروج این سرزمین از انزوا دانست و ایرانیان که توانسته بودند شاهنشاهی بزرگی بر مبنای باورهای خود سازمان دهند، با خردمندی و درایت بر آن بودند تا در سیاست خارجی از اصول عملی و بخردانه پیروی کنند:

۱. امنیت مرزهای ایران زمین
۲. ایجاد سرزمین‌های حائل
۳. ارتباطات تجاری و سیاسی با سرزمین‌های دیگر
۴. احترام به حقوق فردی و اجتماعی دیگر ملل
۵. سلطهٔ مسالمت‌آمیز بر راه‌های اقتصادی
۶. ارتباط آزادانه بین اقوام و ملل
۷. بهره‌گیری از تمدن‌های دیگر

یورش‌های مکرر دولت‌های میان رودان از یک سو و روابط دولت‌های لودییه و مصر با دولت‌های این ناحیه و فرستادن سفیران برای ایجاد روابط و جلوگیری از تشکیل دولتی قدرتمند از اتحاد مادها و پارس‌ها و بستن پیمان‌های دسته جمعی برای تهاجم به ایران، شرایط جدیدی در این بخش از دنیا پدید آورد. رفتار دولت‌های آشور و بابل و لودییه و مصر در کشاکش با دولت‌ها و سرزمین‌های دیگر، حاکی از خشونت، کشتار جمعی، نفی بلد و سوختن بود. آنها هیچ حق و حقوقی برای سرزمین‌های تحت سلطه قائل نبودند و همانطور که در منابع گوناگون و از جمله در تورات آمده است؛ شهرها را با خاک یکسان می‌کردند و دست به کشتار می‌زدند، حال آنکه شیوهٔ ایرانیان در مقابل ملت‌ها و اقوام رنگارنگ، بر پایه صلح و سازش و به دست آوردن مهارت‌های لازم و اقتباس از دیگر ملل و اقوام قرار داشت. بر طبق نوشته‌های هردوت، کتزیاس، توسیدید و آمین مارسلن، این اصول شامل احترام و پذیرفتن حقوق اقوام و ملت‌ها بود و ایرانیان جنگ را بیهوده می‌دانستند و به باورها و آیین‌های دیگران به اندازهٔ باورها و سنت‌های خود احترام می‌گذاشتند. ایرانیان می‌کوشیدند تا با شیوه‌ای آمیخته از دیپلماسی و

جنگ تدافعی، مقاصد خود را پیش ببرند، در حالی که قدرت‌های نوپا و در رأس آنها امپراتوری روم، جز از راه خون، غارت، نابودی، نفی بلد و برتری نژادی راه دیگری نمی‌پیموندند و اسیران را برهنه در بازار بردگان خرید و فروش می‌کردند (بریان، ۱۳۸۶: ۶۱).

نیزه جنگجوی پارسی به دور دست‌ها رسید، اما دولت‌های تابع از همه حقوق مدنی برخوردار بودند و با شکست خوردگان نیز رفتاری انسانی داشتند و حتی دارایی‌های آنها را تصاحب نمی‌کردند (همان: ۸۳-۸۱). گاهی که بر حسب شرایط، شکست خوردگان را به ترک محل وادار می‌کردند، ناحیه دیگری را به عنوان اقامتگاه به آنها می‌دادند و اگر کسی به آنها پناهنده می‌شد، بر حسب جایگاهش به او احترام می‌گذاشتند تا به طور شایسته زندگی کند. این موضوع حتی در باب یونانیان نیز صدق می‌کند و شاهان مغلوب امتیازاتی دریافت می‌کردند (همان: ۳۳۷-۳۱۸). ایرانیان از تخریب معابد و بردن پیکره‌های خدایان و نمادهای مذهبی خودداری می‌کردند و در میان آنها تنوع قومی و مذهبی پذیرفته شده بود. افزایش قدرت سیاسی ایرانیان موجب هیچ‌گونه فرهنگ زدایی نمی‌شد (کرتیس، ۱۳۹۱: ۵۹). سیاست ایرانیان بر آبادانی جهان استوار بود (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۰۸) و ایرانیان در جهانگشایی، شیوه جدیدی داشتند: جشن پیروزی خود را با اعدام پادشاهان مغلوب و تخریب و قتل عام همراه نمی‌کردند و اجازه نمی‌دادند و حتی به مغلوبان اجازه نمی‌دادند خودکشی کنند (براند، ۱۳۸۸: ۸۱)؛ در بنیاد اندیشه، جنگ و آدم‌کشی از ریشه مذموم است (ایزدی: ۱۳۷۶ / ۱۵۰). فرهنگ ایران زمین از آغاز بر پایه خردمندی و تسامح و آزاداندیشی، سخت‌کوشی و دین‌باوری، پرهیزکاری، آزادگی، درست‌کاری، راست‌گویی، دلیری، یکتاپرستی و جهان‌دوستی بنا شده است (نامه ایران، ۱۳۸۴: شصت و شش)؛ فرهنگی که عاشقانه به جهان می‌نگرد و چشمه‌ها، رودها، ستارگان، ماه و خورشید، سراسر انیران، جانوران، کوه‌ها، دریاها و رستنی‌ها را می‌ستاید (اوستا، گات‌ها و). این هویت فرهنگی دو دشمن دارد: فردگرایی منفی و جهان‌وطنی، که به نژاد پرستی گمراه کننده تبدیل می‌گردد (فینکل کروت، ۱۳۷۱: ۷۴-۷۵).

مادها و هخامنشیان ابتدا وحدت ایران را سازمان دادند و سپس قدرت‌های مزاحم دیگر را مغلوب کردند و شاهنشاهی خود را تشکیل دادند. باید توجه داشت که گرچه مفهوم دولت ملی سابقه طولانی چندانی ندارد، اما سابقه مفهوم دولت، چند هزار ساله است (آشوری، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۴).

مردم ایران، از مادها و پارس‌ها و پارت‌ها و مردم اوستایی تنها مردمی بودند که به سنت خاص "آریه" تعلق داشتند (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۱۰) و آن را گسترش دادند و تحت عنوان سنت خاص آریه یا اندیشه ایرانی شهری به جهان هدیه کردند و برای تمام عناصر قومی، زبانی، نژادی و دینی، خواستار حقوق واحد بودند. به دیگر مردمان اجازه می‌دادند تا خدای خود را بپرستند و از آزادی‌های همه جانبه برخوردار باشند (برگن، ۱۳۹۱: ۳۸-۳۲) و پیکره‌های خدایان فرو افتاده بر زمین خود را بر پا دارند (منشور کوروش). تمام ساتراپ‌های سرزمین‌های ایران کبیر، آزادی عمل داشتند، گرچه میزان دقیق آزادی عمل در ساتراپ‌ها مشخص نیست (برگن، ۱۳۹۱: ۹۵). اقوام گوناگون از جمله یونانیان، یهودیان و مسیحیان در سرزمین ایران با آزادی رفت و آمد می‌کردند.

در اندیشه ایرانی شهری، سه وجه سرگذشت فردی و اجتماعی مردمی که در یک محیط طبیعی زیست می‌کنند، مورد توجه است و مشکل‌ترین وجه، همان شناخت اندیشه فرد و جمع است (مجموعه مقالات انجمن واره بررسی مسائل ایران‌شناسی: ۱۳۷۱/۱۹۷). افلاطون از خدا پرستی و آیین کشور داری ایرانیان در شگفت بود و ارسطو از سیاست و اقتصاد ایرانیان (وزارت امور خارجه: ۱۳۷۱: ۲۰۳-۲۰۲) و ما بر آن نیستیم تا در باب تمام زیرساخت‌های این تفکر در بُعد خداشناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی بحث کنیم، زیرا نه توان علمی آن را داریم و نه به شناخت آن دست یافته ایم و تنها برآنیم تا با بضاعت خود نشان دهیم که این اندیشه در روابط سیاسی با دیگر ملل چه پایه‌هایی داشت.

بنا بر آگاهی‌ها، اندیشه سیاسی ایرانی شهری تحت تأثیر خداشناسی ایرانیان بود و این اندیشه جنبه قدسی خود را در برابر انسان‌ها و روابط اجتماعی همواره حفظ کرده است تا بدین طریق نظم جهانی را برقرار سازد و حرمت و تقدس انسان را گسترش دهد.

و شهریاری اورمزد را در جهان هستی از طریق حکمرانی نیک اعمال کند (رستم وندی، ۱۳۷۸: ۴۳) و قدرت نیک آن است که کسی کشور را آبادان و درویشان را آسوده از ستم و داد و آیین درست نگاه دارد و آرامش جهان را پای دارد و همگرایی را گسترش دهد. بدین ترتیب، در اندیشه ایرانی شهری، گروه بندی انسانی و افراد تشکیل دهنده آن که ملت را پدید می آورند و یک جامعه سیاسی متمایز از دیگران را سامان می دهند، سرنوشت خود را با سرنوشت دیگر افراد و ملت‌ها همسو می دانند.

اگر ایرانیان وارث یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های دنیای کهن بوده‌اند و در پیدایش و تکوین تمدن‌های ملل دیگر نقش بزرگی داشته‌اند، باید سبب آن را در عوامل فرهنگی، اجتماعی و مذهبی و تأثیر آشکار و انکارناپذیر بن مایه‌های آن در اندیشه ایرانی شهری جست و جو کرد.

زرتشت، یکی از بزرگ‌ترین آورندگان دین در جهان (هینس، ۱۳۸۸: ۲۴) چشم‌انداز باشکوهی از انسان‌گرایی را تبلیغ می‌کرد که در آن، انسان در انتخاب راه و روش زندگی آزادی کامل داشت، به شرط آنکه به حقوق دیگران آسیب نرساند و به پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک برای پیشرفت و ترقی مادی و معنوی در عمل پای‌بند باشد و بر مبنای چنین احساسی، همه انسان‌ها را دارای حقوق مساوی بداند، زیرا خشنودی اورمزد در آن است و اینکه هیچ انسانی نباید سرزمینی را ویران و تباہ کند (همان: ۷۹). زرتشت، هدف زندگی زمینی را برای رسیدن به ملکوت الهی و رستگاری و جاودانگی، بر مبنای سه اصل فوق می‌دانست و بر این عقیده بود که مردم باید با آزادی، قوه انتخاب داشته باشند؛ چون همه چیز از آدمیان، جانوران، گیاهان و آب‌ها به فرمان اهورامزدا آفریده شده است. رستگاری در این است که آدمی باید مانند پدر یا برادر نسبت به آن وفادار باشد و در مقام داوری همه را برابر بداند.

اندیشه ایرانی شهری حفظ قدرت و الزامات آن را بر پایه منافع عمومی می‌شناسد و انسان‌ها بدون در نظر گرفتن نژاد، رنگ و آیین‌ها همانند هستند و حقوق واحدی دارند.

آنچه تحت عناوین "رسم ملوک عجم"، پس از فروپاشی حکومت ملی ایران آمده است، نمایانگر ارتباط مستقیم سامان سیاسی و نظام اجتماعی و یک سوی آنها با حقوق فردی و اجتماعی در جامعه ایران باستان است و اشاره‌ها به اینکه شاهان آن دوران، صاحب عدل و داد بر مبنای فره ایزدی بوده‌اند، اقتباس ناقصی از همان اندیشه ایرانی است. زیرا بر خلاف این اندیشه که هنوز عدالت را در حفظ مرتبت و اختلاف میان افراد می‌داند، در نظریه ایرانی شهری، تفاوت در عملکرد و خدمت به جامعه است و به همین سبب، میان مفهوم عدالت در فلسفه سیاسی قدیم (= ایرانی شهری) و اندیشه سیاسی جدید سنخیتی نیست (همان: ۶۴). راست است که در اندیشه ایرانی شهری، شاه نمادی از عدالت بر مبنای فره ایزدی است، اما نقض عدالت به معنای برگشت به فردی عادی و گریز فره ایزدی از اوست. در اندیشه ایرانی شهری تمرکز بر وحدت سیاسی ایران و یک دینی بود، اما دیگر ادیان نیز در آن از آزادی برخوردار بوده‌اند. این اندیشه در عصر ساسانیان به دست روحانیت زرتشتی و به خصوص مؤیدی جاه‌طلب به نام کرتیر ضربه‌ای مهلک و خردکننده خورد و پایه و مایه آن که آزادی مذاهب بود، سخت دچار فرسودگی شد. این مؤید در مدت پادشاهی چندین شاه، در برابر هر گونه تلقی دیگر از دین زرتشتی می‌ایستاد و به دیگر ادیان یورش می‌آورد و از قدرت آتشکده‌ها حمایت می‌کرد و سرانجام وضعیتی به وجود آورد که می‌توان گفت: او و تلقی او، یکی از دلایل اصلی فروپاشی دولت ساسانی بود (لوکونین: ۱۳۶۵: ۱۱۲ و ۶۷ و ۱۳). با این وجود، شاهان قدرتمند از این گونه تعصب‌ورزی‌ها جلوگیری می‌کردند و روحانیت زرتشتی را تا حدی نادیده می‌گرفتند، تا آنجا که ضمن آزادی ازدواج با زنان ایرانی، با زنان ادیان دیگر ازدواج می‌کردند. برای نمونه می‌توان از یزدگرد اول سخن گفت که با شوشیاندخت دختر یک مهاجر یهودی ازدواج کرد و قباد با نیودخت، دختر پادشاه هیاطله که فرزندش خسرو انوشیروان بود و خسرو با دختر پادشاه ترکان که فرزندش هرمز بود (برسیوس، ۱۳۸۷: ۲۳۰-۲۲۹). این شاهنشاهی‌ها بدون برداشت‌های نژادگرایانه حتی آثار خود را به سه زبان در دل سنگ نبشته‌ها به امانت گذاشته‌اند (هینس، ۱۳۸۸: ۲۴).

تاریخ ایران باستان، اگر چه تاریکی‌های گسترده دارد، اما چنین به نظر می‌رسد که ایرانیان، در مراودات بین‌المللی نظام خاصی داشته‌اند و از آن جمله، از آن هنگام که نخستین شاهنشاهی جهانی را تشکیل دادند، صلح و آشتی را که نخست وجود نداشت، پیش آوردند و متارکه جنگ را ممکن ساختند (نیکلسن، ۱۳۴۶: ۱۵)، چنانکه در رابطه ایران، لودی، بابل، یونان و مصر پیش آمد. ایرانیان اصول سیاسی عبرت‌آموزی داشته‌اند که به صورت گسترده در اندیشه ایرانی شهری خودنمایی می‌کند: کمک و مساعدت به تمام کانون‌هایی که بتوان از تمدن و فرهنگ آنان بهره گرفت و به همین سبب، جنگ را کار اهریمن می‌دانستند و سلطه‌پذیری را زشت می‌شمردند و حل اختلافات را وابسته به شناخت حقوق طرفین می‌دانستند. تسلیم بلاشرط را خارج از خوی انسانیت می‌شمردند و قتل و کشتار اسیران و اسارت زنان را مردود می‌دانستند و مشخصات حکومت را بر مبنای اندیشه ایرانی شهری بر پایه مواردی از این قبیل می‌شناختند: آزادی سبک زندگی، همکاری بین‌المللی، همزیستی ملت‌ها، ممانعت از حق حاکمیت غالب، جلوگیری از کشتار عام، احترام به مراکز دینی، رهایی و آزادی انسان‌ها، آزادی ادیان و مذاهب، حق سخن گفتن، حق آزاد رفت و آمد، لغو مالیات‌های سنگین، گسترش کشاورزی، شناخت و احترام مالکیت، قانون همگانی و آزادی تجارت.

بدین‌سان، روابط بین‌المللی نیز از روابط مبتنی بر اندیشه ایرانی شهری نشأت می‌گرفت. در سنت فرزنانگان ایران باستان، هستی انسان‌ها یکی است و در این هستی همه می‌توانند با آزادی به پاسخ برسند و بحث سیاسی فقط مبنای نظری ندارد و بنیان بر عمل است. بطالت موجب تن‌پروری و درویشی و گوشه‌نشینی و گوشه‌گیری است و حاصلی جز ردیلت و کسالت و بطالت ندارد و تحقق فضیلت جز از کار و از طریق اختلاط و مؤانست امکان‌پذیر نیست، زیرا انسان‌ها در بقاء محتاج به همدیگرند (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۹۹-۱۹۸) و این اندیشه توانست حتی بعد از فروپاشی دولت ملی ایرانیان، آثار خود را در حیات سیاسی به جا بگذارد.

اساسی‌ترین بنیان اندیشهٔ سیاسی ایران شهری، وحدت سیاسی سرزمین ایران بود و گرچه نظریهٔ شاه آرمانی ایران شهری که می‌باید نظم و امنیت را همراه عدل و داد برقرار کند، ممکن نشد و تحلیل موجبات آن محل بحث ما نیست، اما این اندیشه همواره در کانون تحلیل اندیشمندان قرار داشت: فرهمندی موجب بقای حکومت است و نا فرهمندی گسستگی آورد و این فرهمندی همان دادگری و راستی است و هیچ وابستگی به مکان جغرافیایی و قومی به معنی نژادی آن ندارد و هر ایرانی که از راستی و دادگری روی گردان شود، انیرانی است (همان: ۸۸-۸۷) و عدالت در تمامی رفتار و کردار و به ویژه در روابط با دیگر مردمان امری ضروری است و نخستین شرط در عملکرد، اندیشهٔ ایران شهری و با از میان رفتن آن، بی‌نظمی و برهم خوردن انتظام اجتماعی روی می‌دهد که مایهٔ تباهی دولت و سقوط پادشاهی و نابودی تمدن و فروپاشی می‌شود و دانش و عقل زیان می‌بینند و واقعیات جایگاه خود را به موهومات می‌دهند و هر کس نتواند به اندازهٔ کفایت از زندگی بهره‌گیرد، شادی رخت بر می‌بندد و آشوب همه‌گیر می‌شود و تباهی فراخی می‌یابد.

خطا خواهد بود، اگر بگوییم که ما به شناخت همهٔ خصوصیات که اندیشهٔ ایران شهری را مشخص می‌کند، دست یافته‌ایم؛ اما هر دورهٔ تاریخی و هر ملت روی زمین انسانیت خاص خود را دارد (همان: ۵) و ایرانیان اجزاء قابل توجهی از آن به یادگار گذاشته‌اند. تحولات اجتماعی ایران، هم موجب توسعهٔ عظیم در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جامعهٔ ایرانی شده و هم در جوامع شرق مدیترانه با ایجاد تأسیسات متقابل، آثار بسیاری به جا گذاشته است و این تأثیر حتی بر قبایل کوچ رو و سرزمین‌های قبیله‌نشین نیز قابل ملاحظه بوده و از لحاظ پیشرفت، وجوه مشترکی پدید آورده است که به نفع جامعهٔ جهانی آن عصر بوده است. همه دستگاه‌های اداری و سازمان‌های ایرانی علم را تشویق می‌کردند و جنگ را مذموم می‌دانستند. ایرانیان می‌کوشیدند تا اتحادیه‌های نظامی با دیگران را در شرایط خاص نگهدارند (دپاکونوف، ۱۳۸۷: ۱۲۷) و از این طریق منافع اقتصادی را هم از لحاظ مواد خام و هم فرآورده‌های صنعتی تأمین

کنند. در همان حال یک نکته اساسی وجود داشت: هر یک از ایالات حکومت ایران، واحد مستقل اقتصادی محدود بودند و این خود می‌توانست در پیشرفت اقتصادی و مناسبات کالا و پول در امر استقرار اقتصاد واحد حکومتی مؤثر واقع شود و روابط بین سرزمین‌های گوناگون و آزادی عمل آنها را سبب گردد. آزادی تجارت در آسیای صغیر، و راه رود، میان رودان، قفقازیه و مصر، همواره باب ارتباطات با سود مشترک را گسترش می‌داد و در همان حال هنر و تمدن ملل و اقوام دیگر را در درون سرزمین‌های تحت تأثیر قرار می‌داد و این ارتباطات نه تنها در عصر هخامنشیان، بلکه تا پایان شاهنشاهی ساسانیان در حال گسترش بود و همیشه ایرانیان می‌کوشیدند بر اثر انعقاد پیمان‌های صلح با دولت‌های گوناگون، این ارتباطات را بر مبنای سیاست ایرانی شهری گسترش دهند و حتی در فعل و انفعالات با کوچ نشینان شمال شرق ایران نیز، این سیاست را دنبال می‌کردند (همان: ۲۰۷). شاهنشاهی پارتی به آزادی در بخش‌های گوناگون کشور احترام می‌گذاشت و روابط با همسایگان را امری ضروری می‌دانست و با توجه به درگیری‌های نظامی با یونانیان و سپس رومیان، ایرانیان بر آن بودند تا با سلطه بر راه‌های تجاری در قفقاز و میان رودان و سواحل شرقی مدیترانه امتیازات اقتصادی خود را حفظ کنند و به آن جنبه عمومی دهند و با وجود تحریکات رومیان و ارتباطات آنها با برخی قبایل عرب، ایرانیان توانسته بودند بر مبنای سیاست ایرانی شهری و مراقبت از مرزهای خود، بر اوضاع و شرایط مسلط باشند. با وجود یورش‌های رومیان و قبایل عرب و هیاطله در سرتاسر مرزهای شرق و غرب و شمال، ایرانیان نشان دادند که ورود و خروج از سرزمین ایران کبیر آسان نیست و مانند کراسوس تا والرینوس و ژولین و دیگر امپراتوران روم، باید تاوان سنگینی بپردازند.

پذیرش مسیحیت در امپراتوری روم و انتقال پایتخت آنان به قسطنطنیه، برای ایران مسائل جدیدی پدید آورد و روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و حتی معنوی و دینی را صورت دیگری داد، اما در طول دولت ساسانی، خبر چندانی از آزار مسیحیان نبود (فرای، ۴۶۵) و وجود کلیساها و اقامت اسقفان در ایران عادی به نظر می‌رسید، گرچه

برخوردهایی وجود داشت، اما کمتر به تعصب‌ورزی و طرد دینی منجر می‌شد. آنچه در کتاب *اعمال شهیدان* آمده است، بر مبنای تحقیقات جدید، نشانه‌ای از تعصبات کشیشان مسیحی است. رومیان همانند یونانیان به دو نکته توجه خاص داشتند. نخست: دخالت غرض‌های شخصی در بیان رویدادهای برجسته و داستان‌هایی که برای توجیه اتفاقات ارائه می‌دادند و دوم: گرایش به دخالت دسیسه‌های شخصی و نژادی و دینی در شرح رویدادها، چندان که نمی‌توان به آگاهی‌های به دست آمده از ایشان اعتماد داشت (همان: ۱۶۳).

ایرانیان با توجه به گستره اندیشه‌های ایرانی‌شهری، بر این باور بودند که در طبیعت نیروهایی پدیدار می‌شوند و سپس در تمدن‌ها به تعادل و توازن می‌رسند (همان: ۳۲۹) و بر مبنای همین باور، از عصر هخامنشیان تا فروپاشی ساسانیان، در روابط خود با دولت‌های پیرامون از هرگونه زیاده‌روی در امور سیاسی و اقتصادی خودداری می‌کردند. در این باور، شاه نیز، جامعه را بر پایه اندیشه ایرانی‌شهری اداره می‌کرد. می‌دانیم که در تمام ادوار شاهنشاهی ایران باستان، هیئت‌ها یا مجالسی قدرت شاه را کنترل می‌کردند و درست است که سخن آخر از آن شاه بود، اما همین سخن نیز پس از مشورت‌های طولانی بیان می‌شد. روابط خارجی در روزگار توانایی یا ناتوانی شاهان می‌توانست دستخوش کشاکش‌های گوناگون طبقات حاکم، از آن جمله روحانیت قدرتمند زرتشتی و اعیان و اشراف گردد.

ایرانیان در کنترل دریای مدیترانه و راه‌های تجارتي آن (جوان، ۱۳۸۶: ۲۱۰) می‌کوشیدند تا تجارت را گسترش دهند، زیرا بر این باور بودند که آبادانی جهان، آبادانی سرزمین آنها است (همان: ۲۳۷-۲۱۱).

باید پذیرفت که قدرت سیاسی در اندیشه ایرانی‌شهری همان "قانون" است و برای شهروندان به معنای تعریف مناسبات و روابط میان آنهاست. در اندیشه ایرانی‌شهری، خردورزی انسان در شرایطی تحقق می‌یابد که بر گسترده‌ترین نهادهای سیاسی جریان یافته باشد و در این صورت است که سعادت فرآورده بهترین زندگی است (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۶).

ایران، هنوز هم به یمن اندیشه ایرانی شهری زنده است؛ اگر از پهناوری اش کاسته شده، اما ژرفای بی نظیر اندیشه ایرانی شهری اش با شگفتی‌های بسیار به شکل‌های گوناگون باقی است و نگاه فردگرایانه اش به حقوق فردی و اجتماعی و رفتار و کردارش با دیگر ملل و رابطه اش با طبیعت در عصر باستان مثال زدنی است. چرا که توانسته است ملت‌های دیگر را که در گذشته در توحش و هرج و مرج و نژادپرستی و قدرت مطلق العنان به سر می‌برده‌اند، با متانت و خردورزی با باورهای خود آشنا کند. در این اندیشه، انسان به شناخت راه می‌یابد و زمین از آثار گذشتگان پاک نمی‌شود و دریچه دانش به روی همه انسان‌ها باز است و گودال ژرف میان اقوام، نژادها و ملت‌ها نخواهد بود و هر کس از تاریخ نیاموخت، زمانه او را به تاریخ خواهد سپرد.

نتیجه

در اندیشه ایرانی شهری، گروه‌بندی انسانی و افراد تشکیل دهنده آن که ملت را پدید می‌آورند و یک جامعه سیاسی متمایز از دیگران را سامان می‌دهند، سرنوشت خود را با سرنوشت دیگر افراد و ملت‌ها همسو می‌دانند. اگر ایرانیان وارث یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های دنیای کهن بوده‌اند و در پیدایش و تکوین تمدن‌های ملل دیگر نقش بزرگی داشته‌اند، باید سبب آن را در عوامل فرهنگی، اجتماعی و مذهبی و تأثیر آشکار و انکارناپذیر بن‌مایه‌های آن در اندیشه ایرانی شهری جست‌وجو کرد. این اندیشه، حفظ قدرت و الزامات آن را بر پایه منافع عمومی می‌شناسد و به همین منظور، انسان‌ها بدون در نظر گرفتن نژاد، رنگ و آیین‌ها همانند هستند و حقوق واحدی دارند. بر این اساس، روابط بین‌المللی نیز از روابط مبتنی بر اندیشه ایرانی شهری نشأت می‌گرفت.

فرجام سخن اینکه بر مبنای داده‌های تاریخی، اندیشه ایرانی شهری به عنوان پایه‌ای اساسی در روابط بین‌دولت‌ها و ملت‌ها و با تکیه بر اصول تسامح، تساهل و میان‌ه‌روی و گرایش به انسان‌گرایی، می‌تواند در این جهان پر آشوب پاسخگوی واقعی باشد و همکاری بر پایه منافع انسان‌ها را سر و سامان دهد.

منابع و مأخذ

- آشوری، داریوش، ۱۳۸۴، *ما و مدرنیت*، چاپ سوم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط ایزدی، سیروس، ۱۳۷۶، *نگاشته‌های تاریخی*، تهران: نشر ثالث
- برگن، مایکل، ۱۳۹۱، *تاریخ تمدن ایران*، ترجمه: ایران نعمتی، تهران: نشر وزراء بروسیوس، ماریان، ۱۳۸۷، *تمدن درخشان ایرانیان*، ترجمه: محمود طلوعی، تهران: انتشارات تهران بریان، پی یر، ۱۳۸۸، *داریوش و ایرانیان*، ترجمه: پرویز رجبی، تهران: نشر نگاه جوان، موسی، ۱۳۸۶، *تاریخ اجتماعی ایران باستان*، تهران: انتشارات علم
- دونان، مارسل، ۱۳۸۳، *تاریخ جهانی لاروس*، ترجمه: امیر جلال الدین علم، تهران: سروش
- دیاکونوف، م. م، ۱۳۷۸، *تاریخ ایران باستان*، چاپ دوم، ترجمه: روحی ارباب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- رستم وندی، تقی، ۱۳۷۸، *اندیشه‌ی ایرانشهری در عصر اسلامی*، تهران: امیرکبیر
- طباطبایی، جواد، ۱۳۸۷، *تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، چاپ نهم، تهران: کویر
- _____، ۱۳۸۵، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، چاپ ششم، تهران: کویر
- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۷۰، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- فینکل کروت، الن، ۱۳۷۵، *شکست اندیشه*، ترجمه: عباس باقری، تهران: نشر سپهر اندیشه
- کرتیس، جان، ۱۳۹۱، *تاریخ تمدن ایران*، ترجمه: ایران نعمتی، تهران: نشر وزراء
- لوکونین، ولادیمیر، ۱۳۶۵، *تمدن ایران ساسانی*، چاپ دوم، ترجمه: عنایت الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- ناردو، وان، ۱۳۸۰، *امپراتوری ایران*، چاپ دوم، ترجمه: مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس
- نیکلسن، هارولد، ۱۳۴۶، *تکامل فن دیپلماسی*، ترجمه: محمد صادق میرفندرسکی، تهران: مطبوعاتی مرجان
- نیولی، گرادو، ۱۳۸۷، *آرمان ایران*، ترجمه: منصور سیّد سجادی، تهران: مؤسسه فرهنگی و هنری پیشین پژوه
- وزارت امور خارجه، ۱۳۷۱، *مجموعه مقالات انجمن‌واره بررسی مسائل ایران‌شناسی*، چاپ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- هینس، والتر، ۱۳۸۸، *داریوش و ایرانیان*، ترجمه: پرویز رجبی، تهران: نشر ساعی
- _____، ۱۳۸۷، *یافته‌های تازه از ایران باستان*، ترجمه: پرویز رجبی، تهران: نشر ققنوس
- یزدان پرست، حمید، ۱۳۸۴، *نامه ایران*، تهران: اطلاعات